

گفت و شنودی کوتاه با بسام طیبی،
جامعه‌شناسی معاصر عرب



وضعیت مسلمانان اروپا و اسلام اروپایی

ترجمه: پریسا رضایی

دکتر بسام طیبی، متولد ۱۹۴۴ در دمشق، به تحصیل در رشته علوم اجتماعی و فلسفه و تاریخ در فرانکفورت پرداخت و در حال حاضر استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه گوتینگن و همچنین از سال ۱۹۹۸ استاد میهمان دانشگاه هاروارد است. او بنیانگذار «اسلام‌شناسی» با جهت‌گیری علوم اجتماعی به شمار می‌رود. از مهمترین کتاب‌های چاپ شده او می‌توان به این موارد اشاره کرد: در سایه الله (۱۹۹۴)، جنگ تمدن‌ها (۱۹۹۵)، امام واقعی (۱۹۹۶)، خاورمیانه، بشکه باروت (۱۹۹۷)، گشایشی در بسفر (۱۹۹۸)، نظم نوین جهانی، تفوق غرب و بنیادگرایی اسلامی (۱۹۹۹)، اروپا بدون هویت؟ بحران جامعه چند فرهنگی (۲۰۰۰)، بحران اسلام مدرن (۲۰۰۱) و چالش بنیادگرایانه، اسلام و سیاست جهانی (۲۰۰۲).

وی در این گفت‌وگوی کوتاه به وضعیت مسلمانان اروپا و اسلام اروپایی نظر کرده است.

اروپایی نیست و ثانیاً نه فقط ترجمه‌برانگیز است بلکه به تحقیر نیز می‌انجامد و همان‌جایی است که دایره بسته می‌شود: اسلامگرایان با این رفتار خود انکارکننده در حالی که برای خود رسالتی قائل هستند، از نو تشویق می‌شوند. باید امیدوار بود و آرزو کرد که بسیاری از اروپاییان با این مناسبات بیشتر آشنا شوند!

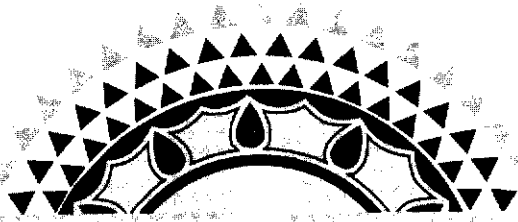
آیا علت این امر می‌تواند درک نادرستی از واژه «تسامح» باشد؟

درکی که محافل مطرح اروپایی از تسامح دارند- و من هم مسلماً در راه آن مبارزه می‌کنم- این است که انسان در عمل به هر چیزی اجازه اظهار وجود دهد! و اینکه بتوان تصور کرد طرف مقابل هم این امر را به رسمیت می‌شناسد. این رفتار انکار خود تا سر حد دست کشیدن از هویت تمدن خودی، مورد ارج و قرب نیست و نباید هم باشد! کسی که با همه

می‌آیند. نمایندگان اسلامگرای، برخلاف اکثریت مسلمانان غیرسیاسی که در آلمان زندگی می‌کنند، بنیادگرایی مذهبی هستند. انتخاب واژه «انحطاط» به تنهایی دال بر حد بالایی از تکبر و گستاخی در برابر اروپا است که با تکبر در جناح دیگر، یعنی با تکبر اروپایی قابل قیاس است. اسلامگرایان به هیچ وجه قادر نیستند در جهان فکری محدود خود مفهوم «تسامح» را بگنجانند و رفتار همراه با تسامح را انحطاط قلمداد می‌کنند. مسلم است که این یک نتیجه‌گیری ساده بیش نیست، اما نشان می‌دهد که برخی اروپاییان از ترس اینکه اروپایی متکبری خوانده شوند و حرکتی تبعیض‌آمیز از آنان سر بزنند، از آن سوی بام می‌افتند، یعنی در حالی که خود را انکار می‌کنند، می‌کوشند خویشتن را غیراروپایی جا بزنند. این انکار خود که می‌تواند تا سرحد نفرت از خود پیش برود، اولاً راه جایگزینی در قبال تکبر

یک روشنفکر ترک که در دبیرستان‌های آلمان تعلیمات دینی تدریس می‌کند، زمانی گفت اروپاییان- به ویژه مسیحیان- در بالاترین حد ممکن در انحطاط به سر می‌برند، او می‌گفت روح مغرب زمین مسیحی، بیمار است و اگر از سلامت برخوردار بود، اجازه نمی‌داد که اسلام تا این حد به شکل انفجاری گسترش یابد. آیا شما هم این موضوع را به همین شکل می‌بینید؟

مسلماً خیر! من مرتب از این نوع اظهارات می‌شنوم. البته نه از زبان اکثریت مسلمانانی که در این کشور زندگی می‌کنند. بدون شک طرف گفت‌وگوی شما در میان مسلمانان جزء اقلیتی بوده است که من به آنان اسلامگرا می‌گویم. این عده گاه بسیار پرهیاهویند و ندای اسلام سیاسی به شمار



ریشه‌ها، معیارها و فرهنگش دست به چنین کاری می‌زند، چیزی برای عرضه به دیگری ندارد، یا بهتر است بگوییم، هویت ندارد. در نقطه مقابل، او را «منحط» نیز می‌نامند، اما تسامح به معنای دست کشیدن از خود نیست. تسامح به معنای به رسمیت شناختن قواعد دموکراتیک در چارچوب گونه‌های به رسمیت شناختن مقابل و در عمل به اجرا گذاشتن شکل‌هایی از زندگی است که بر فرهنگی دموکراتیک مبتنی باشد. تسامح «هرچه پیش آید، خوش آید» نیست!

گاه این احساس دست می‌دهد که عده بسیاری از مسلمانان با این ذهنیت ارشادی به اینجا می‌آیند که اروپایی در حال سقوط را به کمک دین اسلام نجات دهند. آیا برداشت درستی است؟

من در کتاب خود «اروپا بدون هویت؟» یک فصل مجزا را به توضیح این پدیده اختصاص داده‌ام. نام این فصل «مهاجرت اسلامی به اروپا در حدفاصل میان حقایق و مباحثات آلمانی درباره دوست یا دشمن بودن اسلام» است. در این مورد شما باید مفهوم «هجرت» را درک کنید. هجرت واژه‌ای مقدس در اسلام است و در اصل به عزیمت یا مهاجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه در سال ۶۲۲ پس از میلاد مربوط و تقویم اسلامی با آن آغاز می‌شود. از آن زمان تاکنون «هجرت» به معنای مهاجرت- همان گونه که در کتاب یاد شده توضیح داده‌ام- برای مسلمانان وظیفه‌ای دینی به شمار می‌رود، زیرا نمادی عملی در مسیر گسترش اسلام- آن هم در سطح جهانی- تلقی می‌شود. من در بسیاری از گفت‌وگوها اشاره کرده‌ام که مسوولان آلمان- چه در کلیسا و چه در دولت- هیچ آشنایی با این پیوند دینی، فرهنگی ندارند. آنچه اروپاییان به عنوان راهبردی متقابل برای عرضه دارند، وظیفه انتقال هویت روشنگری، دستاوردهای انقلاب فرانسه (آزادی، برابری، برادری)، اصل احترام به حقوق بشر و همین اصل به ویژه در حوزه زنان است که به مسلمانان ساکن این کشور ارائه می‌کنند. در بخش سوم کتاب، راه جایگزین مربوطه را نیز ذکر کرده‌ام: «مهاجران» به معنای مسلمانانی که در مقام گسترش‌دهندگان اسلام از راه «هجرت» به اروپا می‌آیند، است یا به معنای شهروندانی اروپایی و دموکراتیک؟

اما آیا قطار مدت‌ها نیست که رفته است؟ بسیاری پیشنهاد دولت سوسیالیست‌ها و سبزها را می‌پذیرند که به تابعیت و ارائه گذرنامه آلمانی مربوط می‌شود، اما وظایف مربوط به آن را نمی‌پذیرند.

من کتاب «اروپا بدون هویت؟» را از آن رو نوشتم که تصور می‌کنم اوضاع به طور جدی خیلی هم ناامیدکننده نیست. یعنی چندان دیر نشده است. ما باید تحت روح روشنگری از مسلمانان بخواهیم که در این کشور دین و اجتماعی را که قصد دارند شهروند آن باشند، از هم مجزا کنند. ما در اروپا فرانسه را داریم که به راستی با مهاجران مسلمان تجربیاتی طولانی مدت دارد و نمونه خوبی به شمار می‌رود. در فرانسه انسان- چه مسیحی و چه مسلمان- شهروند اروپایی به مفهوم تعلق فرد به جامعه‌ای غیردینی است. در این کشور مسلمانان باید درباره اینکه نمی‌خواهند از راه مهاجرت (هجرت) مأموریت خود (دعوت) را به انجام رسانند سوگند یاد کنند، جامعه دموکراتیک اروپایی را به رسمیت شناسند و در این زمینه نیز به گفت‌وگو درباره سازش و تفاهم بر سر ارزش‌ها برسند. هر دو طرف باید به نوبه خود در زمینه مسائل خود تلاش کنند: اروپاییان باید از تیختر اروپایی و مسلمانان از ذهنیت ارشادگری خود دست بکشند. این پیامی است که به نفع یک گفت‌وگوی میان فرهنگی در کتاب من اعلام می‌شود.

آیا در این زمینه دیر نشده است؟ هاینر گایسلر، معاون ریاست حزب دموکرات مسیحی در مجلس فدرال گفته است: «در مقابل کسانی که اهل تسامح نیستند، امکان تسامح وجود ندارد».

در حال حاضر در اروپا حدود ۱۵ میلیون مسلمان وجود دارد. اسلام‌گرایان سازماندهی شده که در میان اینان هستند- منظور کسانی است که ذهنیتی ارشادی همانند آنچه از آن سخن گفتیم، دارند- از نظر من حداکثر سه تا پنج درصد هستند. با این حال اینان به عنوان اقلیت خطرناک هستند، زیرا می‌کوشند رهبران جماعات اسلامی را «بربایند» و از ابزار لازم برای این کار هم برخوردارند. تاکنون تقاضانامه‌هایی از سوی این گروه‌ها ارایه شده است که بتوانند به عنوان «جماعات دینی رسمی و قانونی» به رسمیت شناخته شوند. این برای دموکراسی و اسلام اروپایی به منزله فاجعه‌ای خواهد بود. من هنوز هم معتقدم می‌توان ۹۵ تا ۹۷ درصد مابقی را به نفع اروپا و ارزش‌های آن جلب کرد. این راه جایگزین اسلامی- اروپایی به سوی دموکراسی است که من آن را پیشنهاد می‌دهم و سناریویی مثبت برای اروپا می‌دانم. اروپا نباید هویت خود را از دست بدهد. بلکه باید در نقطه مقابل به اکثریت قاطع مسلمانانی که در این قاره زندگی می‌کنند، هویتی جدید عرضه کند که من آن را اسلام اروپایی می‌نامم. شکی نیست که بنیادگرایان اسلامی به نوبه خود اسلام اروپایی را

قاطعانه مردود می‌شمارند. چنانچه سناریوی اسلام اروپایی با شکست مواجه شود، ما در عرض ۱۰ تا حداکثر ۲۰ سال دیگر شرایطی همچون بوسنی به عنوان زادگاه یک اقلیت نشین اسلامی خواهیم داشت. بار دیگر تکرار می‌کنم: راه جایگزین، اسلام اروپایی نام دارد.

در این صورت دیگر نمی‌توان از مغرب زمین مسیحی سخن گفت.

مدت‌هاست که نمی‌توان چنین گفت! من در تاریخ اروپای غربی دو مرحله می‌بینم. مسیحیت از قرن نهم شاخص مغرب زمین بوده است. اروپای مسیحی تقریباً در زمان شارل کبیر از سال ۸۰۰ میلادی بنیان نهاده شد. در قرن شانزدهم روندی از خاک فرانسه نشأت گرفت. پیامد این روند آن بود که اروپای دارای ریشه‌های مسیحی، به واسطه روشنگری و روند غیردینی شدن، از نو تعریف شود. حتی کارل راتر، الهیات‌شناس متوفای کاتولیک و از آباء یسوعیان (ژوزیته‌ها) از «اروپای کافر با بقایایی از مسیحیت» سخن گفته بود. به این ترتیب سناریوی صلح‌آمیز از نظر من می‌تواند چنین باشد: فقط یک اسلام اروپایی متناسب با اروپای غیردینی می‌تواند در اینجا جای گیرد و مسلمانان نیز باید در زندگی روزمره خود، دین و فرهنگ مدنی غیردینی را از هم متمایز کنند. در نقطه مقابل این سناریو، سناریوی مناقشه‌قرار دارد که تاکنون در جریان بوده است، یعنی اقلیت‌نشین کردن مسلمانان- یعنی چیزی که اقلیت میان مسلمانان نیز احتمالاً خواهان همان است- بر قرن بیست و یکم بیشترین میزان خشونت را اعمال می‌کند.

آیا کلیسای رومی- کاتولیکی و شخص پاپ نمی‌توانند در این میان نقش یک میانجی را ایفا کنند؟ ژان پل دوم که در این زمینه سفرهای بسیاری انجام داده است.

خیر، من نقشی اساسی برای پاپ یا سهمی بسزا برای واتیکان نمی‌بینم. امکان آن هست که پاپ در آرامش خود به سفرهایش ادامه دهد، اما در گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها نقشی ایفا نمی‌کند و این هیچ ارتباطی با کلیساهای سازماندهی شده ندارد. همان گونه که مسلماً می‌دانید من در مذاکرات سه جانبه اسلامی- یهودی- مسیحی فعالانه مشارکت دارم. در فوریه سال ۱۹۹۸ من به همراه مسلمانان و یهودیان در کوردوبا (قرطبه) ی اسپانیا با مسیحیان کاتولیک و پروتستان دیدن کردم تا درباره امکانات یک صلح مبتنی بر ادیان ابراهیمی گفت‌وگو کنیم. در این گونه موارد ما به پاپ یا کلیساهای سازماندهی شده نیازی نداریم.